



۲	مقدمه
۲	بیان دو نکته در تکمیل بحث
۲	نکته اول
۳	نکته دوم
۳	نظرات موجود درباره اموال مورد اعراض
۳	نظر اول
۳	نظر دوم
۴	وجوب تصدق در باب لقطه
۴	حالاتهای موجود در باب وجوب تصدق
۵	بررسی نیت شخص در انجام تصدق
۵	بیان ادله وجوب تصدق
۶	اقسام نیابت در باب وجوب تصدق
۷	عدم نیاز قصد در تصدق
۸	بررسی علت وجوب تصدق
۸	فوری بودن وجوب تصدق
۹	صدقه امری تعبدی
۱۰	وجوب صدقه و عدم دسترسی به مالکان
۱۰	بررسی اقوال موجود
۱۰	قول اول
۱۰	قول دوم



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در مبحث سوم این مطلب اثبات گردید که چنانچه فحص انجام شد و از وصول به صاحب مال و مالک یأس حاصل شد از میان اقوالی که موجود بود همان قول وجوب صدقه اظهر و اولی بود به دلیل روایاتی که وجود داشت و الغاء خصوصیتی که انجام می پذیرفت و حداکثر تصدق با اذن حاکم برای کسی که بخواهد جانب احتیاط را رعایت کند. این حاصل بحث شد در مجهول المالك غير از نقطه است.

بیان دو نکته در تکمیل بحث

نکته اول:

در ذیل این بحث یکی دو نکته به عنوان تکمیل عرض کنیم. یک نکته این است که آنچه اینجا بحث شد بنا بر فرضی است که ما با طریقه خاصه ای رضای مالک را به صدقه یا عدم صدقه احراز نکنیم. والا اگر با قرینه خاصه ای فرد احراز کرد که این امری که مالکش را نمی شناسد با دلیلی با قرائنی احراز کرد که مالک راضی به صدقه هست یا نیست؟ خوب آن حکمش حکم خود است و دیگر داخل در این بحث نمی شود. بحث وجوب تصدق در آنجایی است که فحص انجام گرفته است و بر حسب ضوابط و شرایط عرفی اطمینان دارد به اینکه ظفر به مالک پیدا نمی کند و از او درخواست صدقه می کند؛ اما اینکه مالک چه نظری دارد نمی داند و برای او مشخص نیست. لیکن اگر با قرینه خاصه ای آگاه شود که نظر مالک این است که صدقه بدهد در این صورت دیگر نیازی به ادله نیست زیرا خودش روشن است یا بداند که مالک راضی نیست صدقه بدهد و قصد دارد به همین شکل نگه دارد که آن داستان دیگری است و این بحث از شمول این روایات خارج است. موضوع بحث آنجایی است که اطمینان دارد مالک را نمی یابد و نظر او را نمی داند. اگر فرض بگیریم با قرینه ای یا دلیلی از نظر مالک آگاه شد طبعاً همان متبع است این روشن است جایی که نظر مالک را کشف کند نظر مالک متبع است. این روایات همه مربوط به جایی است که مطلع از نظر مالک



نباشد این یک نکته پس این قاعده مربوط به محلی است که به نظر مالک آگاهی ندارد. این یک بحث است که روی آن مبنا عرض می‌کنیم.

نکته دوم

نکته دیگر ذیل این بحث این است که یک فرض دیگری که از شمول این روایات خارج است و آن اینکه انسان احراز کند که طرف اعراض کرده است. این مورد هم از شمول این روایات خارج است این‌ها تخصصاً از روایات خارج است. اگر احراز کند که مالی به دست او رسیده است و مالک آن مشخص نیست مالک از این مال اعراض کرده است گاهی این صورت هم از شمول روایات خارج است.

نظرات موجود درباره اموال مورد اعراض

مصادیق اعراض هم ما شاهدش هستیم در بسیاری از موارد که آدم یقین دارد این طرف اعراض کرده از این مال در مواردی که احراز بکنیم که مالک اعراض کرده است. اعراض او موجب می‌شود تصرف در آن جایز بشود و درواقع امر اعراض که می‌کند این مال بدون مالک می‌شود و در اینجا در اموالی که مورد اعراض قرار گرفته دو نظر است هرکسی طبق آن نظر باید عمل کند.

نظر اول

یک نظر این است که این مال جزء اموال عمومی می‌شود چون او اعراض کرده و فرض این است که مالیت هم دارد و می‌آید جزء اختیارات حاکم قرار می‌گیرد آن وقت نیازمند به اذن حاکم می‌شود.

نظر دوم

یک نظر دیگر هم وجود دارد که بیان آن بدین گونه است که هر کس در آن تصرف کند بعد از اینکه او اعراض کرد اذن حاکم هم نمی‌خواهد. این هم روی مبنا دو نظر است ولی آنچه مسلم است این است که در اینجا باز وجوب



صدقه و این‌ها مطرح نیست. اینجایی که اعراض کرده که احراز شد که اعراض از این کرده است اطمینان دارد که دست از این مال برداشته است ولو مالیت دارد که ادله دیگر این را در بر نمی‌گیرد. موضوع همه ادله این است که مال دیگری لااقل احتمال می‌دهد یا اطمینان دارد که اعراض نکرده یا شک دارد؛ اما اگر اطمینان دارد او دیگر مال خود نمی‌داند ادله دیگر این را نمی‌گوید باید طبق قواعد این اموال به این صورت با آن عمل کرد.

وجوب تصدق در باب لقطه

در لقطه هم این چنین است. در بحث‌های لقطه و قواعد مربوط به باب لقطه هم آنجایی که اطمینان دارد مالک از این مال اعراض نکرده است یا تردید دارد اما اگر اطمینان داشته باشد که مالک از مال خود اعراض کرده است یک قرائنی بود از این مالی که اینجا افتاده بود که او را مطمئن می‌کرد که مالک از مال خود اعراض کرده است این حالت سوم مشمول اخبار لقطه نیست باید طبق قواعد عمل کرد یا اذن حاکم می‌خواهد و یا بعضی احتمال دادند می‌شود تصرف کرد در این حالت و تملک کرد.

حالت‌های موجود در باب وجوب تصدق

چه لقطه و چه غیر لقطه سه حالت دارد یا اطمینان دارد که مالک اعراض نکرده است یا شک کرده است این دو جا مشمول اخبار لقطه به همین قاعده مجهول‌المالک و وجوب تصدق است اما حالت سوم که اطمینان دارد که او اعراض کرده است مشمول این قواعد نیست باید طبق یکی از آن دو نظر عمل کرد. یا می‌تواند تصرف کند و باید خمسش را بدهد یا باید به حاکم بازگرداند و با اذن حاکم تصرف کند البته در اینجا بعید نیست که از آن چیزهایی باشد که بتواند تصرف کند و خمسش را بدهد. حالا تفصیل بیشتر در خمس است. نکته دیگر این است گاهی چیزی که به او رسیده است از مالیت ساقط می‌شود مانند آنجا که ماشینی تصادف کرده و مثلاً تخم‌مرغ‌ها شکسته است که دیگر مالیت عرفیه ندارد اگر از مالیت هم ساقط بشود طبعاً مشمول این‌ها نیست. ولو اینکه ممکن است منافع خیلی محدود داشته باشد ولی مالیت ندارد آن‌هم از بحث خارج است؛ اما آن اعراض هم که در این حالت که این‌گونه اموالی ریخته جایی و آن‌ها گاهی از مالیت خارج می‌شود گاهی هم از مالیت خارج نمی‌شود ولی معلوم است که او اعراض کرده است. تصادف و این‌ها همین‌طور است یک چیزهایی ریخته که روشن است آن طرف دیگر دلی به این



بار که در حال حمل بوده نبسته است. این هم در این جهت این دو سه نکته‌ای که در ذیل این بحث وجود داشت و به این ترتیب دیگر این بحث سوم با فروعات ذیلش تمام می‌شود.

بررسی نیت شخص در انجام تصدق

خوب مسئله چهارم در ادامه این بحث این است که در تصدقی که باید آنجا انجام بشود خود فرد صدقه می‌دهد یا از طرف صاحب مال صدقه می‌دهد و دیگر اینکه نیت باید بکند که صدقه از طرف اوست که این هم سؤال دیگر است که این صدقه به نیت کسی باید انجام بدهد به نیت صاحب یا طور دیگری. این هم سؤالی است که وجود دارد. مشهور در اینجا این است که می‌گویند صدقه به نیت صاحب مال می‌دهد. فرض این است مال در ملکیت مالک است منتها مالک مجهول است روایت که می‌گوید صدقه بده یعنی به نیت او باید صدقه بدهد. در فتاوا غالباً این طور می‌آید و تعبیر این است که صدقه به نیت مالک داده می‌شود. این ظاهر فتاوا است؛ اما به نظر می‌آید نکته‌ای که وجود دارد این است که مالی که در روایت می‌فرماید صدقه بدهد ظاهر این روایات این است که مال در ملکیت او باقی می‌ماند. لااقل روایات دلالت نمی‌کند صدقه بدهی یعنی ملک تو شده و صدقه بدهی اینجا واجب است صدقه بدهد اما اینکه برای چه کسی است ادله عامه و قواعد می‌گویند مال خود آن شخص است پس این یک نکته که از ادله وجوب صدقه بیش از وجوب صدقه استفاده نمی‌شود و دلالت التزامی چیزی بر این ندارد که این مال به شما منتقل شده و شما صدقه باید بدهید. دلالتی به این نحو ندارد.

بیان ادله وجوب تصدق

به عبارت دیگر این ادله وجوب تصدق را دو جور می‌شود معنا کرد. یک احتمال این است که بگوییم صدقه بده یعنی مال تو شد و صدقه بده یک احتمال این است که در ملکیت این دخالتی نمی‌کند این روایات دلالتی ندارد فقط می‌گوید صدقه بده مال دیگری است منتها تصرف در این مال به اینکه صدقه بدهد جایز نیست. این آمده تخصیص زده آن روایاتی که می‌گوید مال مردم را نمی‌شود صدقه داد و دران تصرف کرد به خصوص تصرفات ناقله که مال کسی را بدهید به دیگری این روایات آمده آن را تخصیص زده می‌گوید در این حالت می‌شود زیرا مال اوست حال آیا واجب است شما آن را صدقه بدهید که در این دو احتمال است. ظاهر قصه همین احتمال دوم است. به این بیان



که بسیار بعید است که از این روایات کسی بخواهد استفاده کند به این صورت که بگوید ملک تو شد و صدقه بده. بلکه ظاهر این روایات این است که عبارت صدقه بده نشانگر این است که مال دیگری است و طبق قواعد مال دیگری را نمی‌توان بدون اذن صاحب مال صدقه داد در اینجا روایات تعبداً می‌گویند بدون صاحب مال می‌توان صدقه داد. پس روایات وجوب تصدق در واقع مخصص آنی است که می‌گویند لا؟ نمی‌شود مال مردم صدقه داد مگر با اذن و رضایت خودشان این می‌گویند می‌شود داد. پس از این روایات استفاده نقل آن مال به این کسی که در دست او هست این مجهول‌المالک استفاده نمی‌شود. بلکه فوقش استفاده می‌شود که این را صدقه بدهد و مالیت و مالکیت او همچنان محفوظ است طبق قاعده؟ این یک مطلب حالا با توجه به این مطلب نکته بعد مترتب بر این می‌شود که خوب این در ملکیت آن شخص مجهول باقی مانده و می‌گویند صدقه بده پس عملاً این صدقه از ملک او خارج شده است. صدقه در ملک اوست این روشن است چون این ادله نگفته به تو منتقل شده می‌گویند در ملک او باقی است فقط تو این کار را بکن در ملک او شما این تصرف را بکن. در واقع از قبل مالک دارد صدقه می‌دهد؛ یعنی نیابت است.

اقسام نیابت در باب وجوب تصدق

منتها نیابت دو قسم است یک نیابت مالکی داریم که فردی می‌آید وکیل می‌گیرد اذن می‌دهد و خودش می‌گوید برو این را صدقه بده از طرف من یک نوع هم نیابت شرعیه داریم این عین امانت مالکیه و امانت شرعیه داشتیم امانت دو قسم است یک امانت مالکی است که خود مالک می‌گوید این در نزد تو باشد. یک امانت شرعی است که او نگفته ولی شارع گفته دست تو باشد و از او محافظت کن مانند باب لقطه. عین این نیابت هم دو قسم داریم یک نیابت مالکیه داریم که به اذن مالک شما نایبید این را صدقه بدهید یک نوع دیگر این است که به نحو نیابت مالکی نیست که آنجا خود مالک است ولو نائب نکرده فرض این است که اطمینان نداریم او اذن داده یا رضا به اینکه صدقه بده بلکه شارع مرا مجاز کرده است یا موظف کرده است که مال او را صدقه بدهم که در واقع این نیابت شرعیه است. شارع من را موظف به انجام این عمل در مال او کرده است. بدون اینکه اذنی از طرف او صادر شده باشد یا رضایت داده باشد. این هم یک مطلب بنابراین مطلب اول این بود که مالکیت او باقی است و تصدق نمی‌گویند ملک شما شد پس صدقه بدهید. مطلب دوم این است با این فرض شخصی که صدقه می‌دهد صدقه در مال آن شخص مجهول



است و او یک نیابت شرعیه دارد در اینکه صدقه بدهد. این هم مطلب دوم که بیان شد. خوب آن وقت مطلب سوم با توجه به دو نکته پیشین این می شود که این نیابت را او باید قصد بکند؟ پس اصل اینکه صدقه از مال او هست این قطعی است و هم یک نیابت شرعیه دارد که صدقه بدهد اما سؤال می شود آیا او باید این امر قصدی را قصد کند از طرف او به این صورت که من این صدقه را می دهم یا اینکه نه اگر غافل هم بود از اینکه قصد بکند توجه هم نداشت این وقتی صدقه می داد مجموعه اموالی که مال خودش بود این هم در آن بود همه را به عنوان و فکر اینکه مال خودش است صدقه داد بعد فهمید امر مجهول المالک را هم صدقه دارد درحالی که غافل بود که این مال او است ولی وظیفه اش صدقه دادن بود. این درست است یا درست نیست این برمی گردد به همین سؤال که آیا اینجا این تصدق به نیابت که انجام می شود امر قصدی است یا قصد نمی خواهد.

عدم نیاز قصد در تصدق

به نظر می آید که نیازی به قصد ندارد. آنی که روایات می گوید برخلاف این ظاهر کلمات فقها البته مستقل بحث نکردم در لقطه هم یادم نیست. معمولاً در کلمات این است که به نیت صاحب مال صدقه می دهد. به نظر می آید این نیت عن المالک شرط صحت این عمل یا ادای این وظیفه نیست همین که این صدقه داده شد ظاهراً درست است. روایاتی که می گوید تصدق به اینجا به این نیت و این ها ندارد. این هم یک مطلب که کمی خلاف آنی است که معمولاً در کلمات می آید می گویند به نیت صاحب صدقه بده. نه همین که این را صدقه داد ولو توجه نداشت این را از طرف او بدهد در کلامش یا حتی در ذهنش این نیابت و این ها نبود ولی وظیفه اش همان صدقه دادن است اطلاق ادله وجوب تصدق کفایت تصدق ولو بدون نیت را اقتضا می کند. درواقع شارع اینجا وجوب تصدق را آورده است. قیدی نگذاشته که این را به چه نیتی بدهیم. این هم یک مطلب که خلاف آن چیزی است که در کلمات گاهی گفته می شود من تتبع کامل نشد در این مسئله که ببینیم چه مقدار در لغت و آن ها تصریح به این دارند. ولی اگر دلیل خاصی نباشد حداقل در اینجا دلیل خاص نیست؛ یعنی در مجهول المالک غیر لقطه ای که حدود بیست روایت تا اینجا ملاحظه کردید در آن ها هیچ نامی نشانی از تقیید به نیه التیابه و امثال این نیست و لذا بدون آن هم عمل به این وظیفه انجام می شود و به عبارت دیگر در این روایات وجوب تصدق مطلق است اعم از اینکه قصد نیابت از مالک بکند یا قصد این را نکند همین که صدقه داد به وظیفه عمل شد. درواقع نتیجه عرض ما این شد در نکته سوم که



نیابت به آن معنای خاص نیابت اینجا نیست. این مال مردم است شارع می‌گوید در اینجا مالکش را نمی‌توانی پیدا کنی صدقه بده عملاً این صدقه از ملک مالکش خارج می‌شود ولی قصد نیابت از او باید بکنی لذا اینجا نیابتی نیست ما برای اینکه تقریر بحث کنیم و ورود در بحث بکنیم اینجا دو نوع نیابت است که اینجا شارع اذنی داده به اینکه مال مردم را صدقه بدهی؛ یعنی آن نیابت عامه هست ولی نیابت به معنای خاص که قصد بخواند و این‌ها نیست. اذن داده که مال مردم را صدقه بدهی. به نظر می‌آید آنچه مشهور است که نیابتاً عنه و به قصد نیابه اگر مقصود این باشد نیابت که می‌گویند به قصد نیابت باشد این دلیل ندارد. همین‌که صدقه می‌دهد این کافی است ولو غافل از این مسئله هم باشد.

بررسی علت وجوب تصدق

نکته بعدی در این قسمت این است صدقه دادن مستحب است ولی این تصدق در اینجا واجب شده است. تعبیر صدقه در روایات مطلق است هم بر امور مستحب اطلاق می‌شود هم بر امور واجب و این تصدق طبعاً در اینجا تصدق واجب است او وظیفه دارد این کار را انجام بدهد این یک مطلب که تصدق در اینجا واجب است این‌گونه نیست که جایز باشد و لذا اگر گاهی گفته شده این صدقه جایز است مقصودشان جواز به معنای عام است والا درواقع این صدقه واجب است و وظیفه اوست که این مال را به عنوان تکلیف الزامی و ایجابی بدهد.

فوری بودن وجوب تصدق

مستفاد از ادله یعنی ارتکازات این است این عمل یک واجب فوری است. منتها فوری به نحو متعارف چرا برای اینکه فرض این مال غیراست بقای اذن در حفظ آن و تصرف آن دلیل می‌خواهد. وقتی وجوب تصدق آمد بعد از اینکه این تکلیف آمد دیگر معلوم نیست بگوییم می‌شود مؤخر بدارد و صبر کند پنجاه روز دیگر یک سال دیگر بعد این را صدقه بدهد. اینجا ظاهر امر با قرائن و ارتکازاتی که وجود دارد فور است البته این فوریت به نحو متعارف است. ولو اینکه در عوامل می‌گوییم امر دال بر فور نیست امر مطلق است؛ اما این امر با این قرائن و شواهدی که در موضوع هست اقتضای فوریت دارد و لذا اگر به مقدار متعارف به این فوریت عرفیه اقدام نکند آن وقت یدش می‌شود ید غاصبه و ضامن می‌شود. این هم از این طرف صدقه و نکته دیگر این است که این صدقه که



صدقه واجبه شد از مال غیر، آیا این امر توسلی یا امر تعبدي است. این مطلب را هم در اینجا بحث نکردند جای بحث‌های بیشتری دارد من نکته‌ای عرض می‌کنم.

صدقه امری تعبدي

ببینید صدقه از عبادات است و قصد قربت می‌خواهد. صدقه از امور تعبدي است؛ و قصد قربت می‌خواهد البته اینکه انسان هبه کند یا هدیه بدهد آن معلوم است که توسلی است چیزی را به کسی هدیه می‌کند. ولی اگر بخواهد صدقه باشد صدقه قوامش به قصد قربت است و امر تعبدي است چه مستحب آنچه واجب آن و در این روایات هم تعبیر صدقه آمده است؛ و لذا این شخصی که دارد این امر را هبه می‌کند مخاطب امر تصدق است؛ و عنوان صدقه یک عنوان قریبی عبادی است از این جهت باید در علم صدقه دادن قصد قربت بکند و قوامش به این است. البته در مثل اینجا یا در خمس و واجباتی که تعبدي است ولی در عین حال یک مالی است که حق دیگری است باید به او بدهد. در اینجا این سؤال وجود دارد در خمس و این‌ها مطرح شده اگر قصد قربت نکرد و این را داد خوب آیا اصل عملش محقق نشده است یا اینکه به وظیفه‌اش از حیث آن نیت و این‌ها عمل نکرده است این هم محل کلام است کسی خمس بدهد خوب خمس با قصد قربت باید بدهد ولی به ریا و انگیزه‌های دیگر این خمس را بدهد آنجا سؤال است که بری الذمه نمی‌شود یا مال به لحاظ وضعی پاک شد منتها به آن تکلیف عمل نکرد از آن حیث و آن هم با توبه و این‌ها جبران می‌شود. این هم بحثی است که هر چه در آنجا در تعبدي‌اتی از این قبیل گفتیم اینجا هم همان را می‌گوییم ولی بهر حال قوام این به قصد قربت است به خاطر اینکه عنوان تصدق در روایات آمده است و عنوان تصدق عنوان تعبدي است؛ و دیگر معلوم است صاحب مال هم کاره‌ای نیست در اینجا که او نیت قربت و این‌ها بکند برای اینکه امر خطاب به این شخص است و خود مالک طبعاً اینجا امری ندارد و همانی که مأمور است باید قصد قربت بکند. عمل نیابی اگر آن ذات عمل عبادت باشد آن هم باید قصد قربت کند این عجین است در نماز و روزه همان است که قبلاً بحث کردیم. باز نکات دیگری در مورد اینکه این وجوب صدقه چه نوع وجوبی است نیت می‌خواهد نمی‌خواهد تعبد است نیت نیابت می‌خواهد یا نمی‌خواهد مجموعه این‌ها را در این بحث ما اشاره کردیم.



وجوب صدقه و عدم دسترسی به مالکان

مسئله دیگر و پنجمی که اینجا هست این است که این قاعده که اینجا مورد تأکید قرار گرفت در غیر لقطه در سایر انواع مجهول‌المالک که وجوب صدق بود این قاعده در مالی بود که مالک آن ناشناخته و مجهول بود اما اگر مالک معلوم باشد ولی یتعذر الوصول الیه مالک این امر معلوم است با اسم و رسم این‌ها را می‌شناسد ولی الآن یتعذر وصول الیه امکان دسترسی به آن نیست در همین مثالی که عرض می‌کردم که گاهی افراد می‌روند مهاجرت می‌کنند اموالشان می‌ماند الآن هم معلوم است که این آقا یا فرزند او مثلاً در فلان نقطه عالم زندگی می‌کند ولی برای او دسترسی به آن شخص امکان ندارد و میسر نیست. حکم این مسئله چه است؟ آیا این قاعده وجوب تصدق آن را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد.

بررسی اقوال موجود

قول اول

اینجا دو احتمال یا دو قول وجود دارد. یک قول که بعضی هم در اینجا تصریحش کردند یکی از این بزرگان در این منابعی که هست به ذهنم نیست امام است یا آقای خویی می‌گویند بعید نیست که بگوییم ما یتعذر الوصول الی مالک ملحق می‌شود به آنی که مالک آن مجهول است نه تنقیح مناط و نه الغاء الخصوصية؛ برای اینکه روایاتی که می‌فرماید خوب فحص کن بعد هم می‌گوید اگر پیدا نکردی تصدق بده و صدقه بده این در مجهول‌المالک است ولی آنی که معلوم المالکی است که متعذر الوصول است فرقی نمی‌کند مالی است مال دیگری است و نمی‌شود به آن رساند به دلیل اینکه جهل به آن داریم یا به دلیل اینکه دسترسی به آن نداریم. این مطلبی است که در کلام بعضی آمده و دلیلش هم همین الغاء خصوصیت است.

قول دوم

اما ممکن است کسی این را نقل کند و قائل به وجه دوم بشود که بگوید ما در موارد مجهول‌المالک حتی اکثر چیزی بود که می‌شد الغاء خصوصیت بکنیم؛ زیرا در روایات درباره همه موارد بحث کرده بود منتها کثرت این روایات در مصادیق مجهول‌المالک کمک می‌کرد خصوصیت موردی را الغاء کنیم و به یک قاعده عامه‌ای معتقد



بشویم که هر مجهول المالکی بعد از فحص و یأس صدقه بدهد؛ و این حداکثر قصه بود که الغاء خصوصیت در مجهول المالک‌ها بشود اما در آنی که مالک آن معلوم است ولی یتعذر وصول الیه نه شاید یک جهتی در آن باشد که متفاوت با این باشد. اطمینان به الغاء خصوصیت در انواع مختلف مجهول المالک این حداکثر الغاء خصوصیت است اما اینکه از مجهول المالک به متعذر الوصول الی المالک تعمیم بدهیم این تنقیح مناط واضحی وجود ندارد و اطمینان به اینکه خصوصیت مجهول را به خصوصیت متعذر الوصول تعمیم بدهیم نداریم. این هم وجهی در این طرف است و علی‌رغم اینکه بعضی بزرگان وجه اول را فرمودند اما در متعذر الوصول اطمینان به این الغاء خصوصیت ممکن است بگوییم نداریم. با این وجه دومی که عرض کردیم؛ اما مع‌ذلک علی‌رغم اینکه الغاء خصوصیت هست و دشواری خاص خودش را دارد اما یک قرینه‌ای وجود دارد که آن الغاء خصوصیت را تا حدی تقویت می‌کند و آن قرینه این بود که در بعضی از روایات خود وجوب صدقه که ما این‌ها را جمع کردیم و بعد الغاء خصوصیت کردیم یکی دو تا از آن روایات اصلاً موردش متعذر الوصول بود. روایت یونس بن ضبیان بود نمی‌دانم روایتی بود در مجموعه که موردش مورد متعذر الوصول بود و لذا باوجود آن روایت ولو اینکه روایت ضعیف هم بود اما در مجموعه روایات آن قرینه می‌شود برای وجه اولی که آقای خویی و این‌ها دارند فکر می‌کنم امام هم تمایلی به همان وجه دارند که الغاء خصوصیت می‌شود و متعذر الوصول هم به مجهول المالک ملحق می‌شود. به دلیل اینکه در مجموعه آن روایات ولو یک روایت ضعیف این مسئله دران روایت آمده بود.

سؤال: سهم امام و درواقع خمس که ملک امام هست در زمان غیبت معلوم است و یتعذر الوصول الیه است و نمی‌شود به امام دسترسی پیدا کرد در این صورت مالک آن کیست؟

جواب: جواب سؤال شما این است که ما در اینجا اگر وجه دوم را قائل شدیم این امر مجهول المالک که متعذر وصول مالک باید مراجعه به حاکم بشود و سهم امام همین حکم را پیدا می‌کند اما اگر الغاء خصوصیت هم بگوییم این نکته است که در هر متعذر الوصولی نیست در مثل سهم امام و این‌ها ظاهر روایات آن مالک‌هایی است که منصرف از مالکیت امام هست و لذا در اینجا معمولاً می‌گویند سهم امام را در جهتی باید مصرف کرد که مورد رضای حضرت باشد چون در خمس می‌دانید بخش سهم امامش بعضی‌ها معتقد بودند که باید حفظش کرد و لذا بعضی فقها دفن می‌کردند تبدیل به سکه و چیزی می‌کردند و دفنش می‌کردند. مشهور می‌گویند ما علم داریم که حضرت رضایت دارد به اینکه در این تصرف بشود برای آن اهدافی که وجود دارد و لذا می‌شود در جهاتی که نعلم و نظم‌ن به رضای حضرت آن را خرج کنیم. نظر سوم این است که سهم امام و این‌ها از حیث امامتش و از حیث حقوقی آن برای امام



است و وقتی کسی نائب شد درواقع به ادله نیابت اختیار تصرف در آنها را دارد. سه وجه مشهور جافتناده آن این است وجوه دیگری هم هست. ولی درهرحال حتی اگر اینجا بگوییم تصدق بده و الغاء خصوصیت بکنیم منصرف از اموال عمومی و اموال مثل سهم امام و اینها است. در آنجا البته یک قول دیگر غیر از این سه قول هم بوده که ملحق به اینجا می شود یعنی صدقه است و از ناحیه حضرت درواقع این اموال صدقه داده می شود این هم یک قول است ما چهار قول در سهم امام اشاره کردیم.